

زمان وی مبدأ تاریخ آنان شد.^۶ او برای ایرانیان باستان، نماد خون‌خواری و ویرانگری بود. از همین رو، او را اسکندر گجسته (ملعون) می‌نامیدند.^۷ از دید برخی تاریخ‌نگاران ایرانی، اسکندر در اصل شخصیتی ایرانی به نام اسکندر مغانی و زندگی او آکنده از رویدادهایی بوده که درباره اسکندر مقدونی حکایت شده است. بر پایه این دیدگاه، بسیاری از اسکندرنامه‌ها که امروزه به اسکندر مقدونی نسبت داده می‌شوند، در حقیقت شرح حال اسکندر مغانی یا «رس کنتار» هستند.^۸

بر پایه داده‌های تاریخی، اسکندر به سال ۳۵۶ ق.م. در مقدونیه زاده شد و از کودکی با مراقبت‌های سخت پدرش فیلیپ زیست.^۹ به رغم گزارش‌های تاریخی درباره فرهیختگی اسکندر، او در هیچ دانشی تبحر نیافت^{۱۰} و آن چه درباره اشتیاق او در فراگیری دانش آمده، به چهار سده پس از مرگ او مربوط است.^{۱۱} گزارش شده که اسکندر دانشوران و حکیمان

۶. البداية و النهايه، ج ۲، ص ۱۲۵.
 ۷. اسکندر و ادبیات ایران، ص ۲۵-۲۶؛ اسکندر مقدونی، الهی، ص ۱۷-۲۸.
 ۸. نک: کارنامه به دروغ، ص ۳۵ به بعد؛ سفر جنگی اسکندر مقدونی، ص ۱۴.
 ۹. البداية و النهايه، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۶؛ اسکندر و ادبیات ایران، ص ۱۹، ۴۲؛ الاخبار الطوال، ص ۳۰.
 ۱۰. اسکندر مقدونی، هارولد، ص ۴۹.
 ۱۱. اسکندر مقدونی، هارولد، ص ۴۹.

اسکندر: پادشاه نامی مقدونیه و فاتح مشرق زمین، دارای نقش در تاریخ مکه و جزیره العرب

اسکندر مقدونی مشهور به اسکندر کبیر (۳۵۶ - ۳۲۳ ق.م.) پس از فیلیپ به پادشاهی مقدونیه رسید و در کشورگشایی و جنگاوری سرآمد شد. گفته‌اند: او در ادامه کشورگشایی خود، وارد شبه جزیره عربستان شد و مکه را نیز زیارت کرد. درباره وی آثار بسیار نگاشته‌اند.

در نسب اسکندر اختلاف است.^۱ بیشتر تاریخ‌نگاران او را فرزند فیلیپ یا فیلیوس مقدونی و مادرش را الیمپاس (Olympias)^۲ و برخی نیز او را فرزند داریوش، پسر بهمن، پادشاه ایرانی و نواده دختری فیلیپ دانسته‌اند.^۳ تاریخ‌نگاران یونانی برای اسکندر شخصیتی افسانه‌ای برشمرده و نسب او را از سوی پدر به هرکول یا زیوس امون، الهه یونانی^۴ و از سوی مادر به آشیل، پهلوان افسانه‌ای، رسانده‌اند.^۵ وی به سبب انتقام سختی که از فارس‌ها گرفت، نماد قدرت یونانیان گشت و

۱. الاخبار الطوال، ص ۲۹.
 ۲. تاریخ الاسلام، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۰۱؛ اسکندر و ادبیات ایران، ص ۱۹.
 ۳. الاخبار الطوال، ص ۲۹؛ بغیة الطلب، ج ۴، ص ۱۵۹۳.
 ۴. نک: تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۵۴۰؛ اسکندر و ادبیات ایران، ص ۲۳-۲۴.
 ۵. نک: کارنامه به دروغ، ص ۴۸۰.

ایران را گرد آورد و آنان کتاب‌ها را به زبان یونانی ترجمه کردند و به یونان فرستادند.^۱ به گزارش منابع تاریخی مسلمانان که با نام اسکندر رومی نیز از او یاد کرده‌اند^۲، پس از کشته شدن فیلیپ، اسکندر ۲۰ ساله به جای او بر تخت نشست.^۳ او که بی‌باک و جوان بود، با لشکرکشی به سرزمین‌های گوناگون، مناطق بسیار را فتح کرد.^۴ بیشترین لشکرکشی‌های او را به شرق و آسیای صغیر دانسته‌اند.^۵ وی در رویارویی با امپراتوری ایران، از ضعف داریوش سوم پادشاه هخامنشی بهره گرفت و سپاه ایران را شکست داد.^۶ اسکندر پس از فتح ایران، با ادامه مسیر به سوی شرق، کشور هند و بخشی از چین را فتح کرد^۷ و تا رود هیفاز (بیس امروزی)^۸ پیش رفت. سپس به سبب اندک بودن سپاهیانش با بازگشت به ایران به فکر تسخیر عربستان افتاد. او همراه لشکرش به سوی بابل حرکت کرد. ولی پس از ۳۰ سال پادشاهی به علت تبی که

از باتلاق‌های بابل بر او چیره شد^۹ یا بر اثر مسمومیت درگذشت.^{۱۰} جسد او را به وصیت خودش به اسکندریه بردند و آن‌جا به خاک سپردند.^{۱۱} قلمرو حکومت وی پس از او میان یارانش قسمت شد و آن را به صورت ملوک الطوایفی اداره کردند.^{۱۲}

پاره‌ای گزارش‌ها درباره فتح شام، فلسطین، مصر و عربستان به دست اسکندر در برخی متون قدیمی به چشم می‌خورد.^{۱۳} بر پایه این گزارش‌ها، اسکندر با یورش به تهامه (حجاز)، شبه جزیره عربستان را فتح کرد و وارد شهر مکه شد. در این هنگام، تُبَع الاسده پادشاه یمن بود. وی با استقبال از اسکندر در مسیر مکه، از او فرمان پذیرفت و او را به صنعا برد و یک ماه به بهترین شکل ممکن از او پذیرایی کرد. در این دوره، خزاعیان ساکن مکه بودند و آن را زیر نفوذ داشتند. نصر بن کنانه که خود نیز بزرگ‌زاده بود، به دیدار اسکندر شتافت.^{۱۴} اسکندر که گویا از این دیدار خشنود بود^{۱۵}، از

۱. تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۴۸۸.

۲. بغیة الطلب، ج ۴، ص ۱۵۹۳، ۱۵۹۶؛ المواعظ و الاعتبار، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۵۴۱؛ اسکندر و ادبیات ایران، ص ۱۹.

۴. تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۰۱-۶۱۰.

۵. تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۱۰.

۶. نک: اسکندر مقدونی، الهی، ص ۱۵۴-۱۹۴.

۷. قصص الانبیاء، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۵۸.

۸. اسکندر و ادبیات ایران، ص ۲۱.

۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۱.

۱۰. تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، دوانی، ص ۱۱۳؛ اسکندر مقدونی، الهی، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۱۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الاخبار الطوال، ص ۳۹.

۱۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۱۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۱۷.

۱۴. نک: الاخبار الطوال، ص ۳۳-۳۹.

۱۵. الاخبار الطوال، ص ۳۳-۳۴.

۱۶. المفصل، ج ۷، ص ۱۶.

می پرستیدند، اسکندر برای وادار کردن آنان به پرستش خویش به منزله خدای سوم، به جزیره العرب حمله کرد.^۶ جواد علی با بررسی این دیدگاه‌ها، بر این باور است که اسکندر نتوانست به شبه جزیره عرب راه یابد.^۷

برخی منابع تاریخی^۸ و تفسیری^۹ با تطبیق «ذوالقرنین» بر اسکندر مقدونی و به پشتوانه ویژگی‌های یاد شده برای ذوالقرنین در قرآن، اسکندر را عادل، شجاع و مؤمن دانسته و بر این باورند که پیامبر اکرم ﷺ فرمان یافت تا ماجراهای وی را برای کسانی که درباره او می پرسیدند، بیان کند. در این آیات از لشکرکشی‌های ذوالقرنین به غرب و شرق جهان سخن به میان آمده است. او در همه این لشکرکشی‌ها از تأیید الهی بهره برده و با مأموریتی خدایی در پی برقراری عدالت و واداشتن مردم به کارهای نیک بوده است. (کهف/۱۸، ۸۳-۹۸)

در برابر، برخی با توجه به شخصیت منفی و خون‌ریزی‌های اسکندر مقدونی، او را شخصی جز ذوالقرنین دانسته^{۱۰} و بر این باورند که

سکونت خزاعیان در مکه و تولیت آنان بر کعبه ابراز ناخرسندی و تولیت حرم مکه را به نضر پیشنهاد کرد. در پی این پیشنهاد که گویا با تمایل نضر همراه گشت، اسکندر خزاعیان را از مکه بیرون راند و آن را در اختیار نضر (جد دوازدهم پیامبر ﷺ) و فرزندان کنانه قرار داد.^۱ سیادت و ولایت بنی کنانه تا دوره اسلامی ادامه داشت.^۲ بر پایه همین گزارش، اسکندر پس از حج گزاردن، جوایز و هدایایی را میان فرزندان معد بن عدنان که پیرامون حرم مکه می زیستند، قسمت کرد و سپس راهی جدّه شد و از راه دریا به سوی مغرب سفر کرد.^۳

در تحلیل این گزارش و بررسی هدف اسکندر از لشکرکشی به جزیره العرب، برخی بر آنند که هدف از این لشکرکشی دسترسی به اقیانوس هند و تسلط بر تجارت با افریقا و آسیا بوده است.^۴ شماری دیگر سبب آن را کینه اسکندر از اعراب به سبب استقبال نکردن از وی دانسته‌اند.^۵ برخی نیز بر این باورند که چون اعراب «اورانوس» و «دیونیسوس» را

۶ نک: المفصل، ج ۳، ص ۶.

۷ المفصل، ج ۳، ص ۹.

۸ زین الاخبار، ص ۶۰۴: تاریخ مختصر الدول، ص ۵۸: بغیة الطلب، ج ۴، ص ۱۵۹۳-۱۵۹۴.

۹ مجمع بیان، ج ۶، ص ۷۵۶.

۱۰ تاریخ الاسلام، ج ۴۴، ص ۳۶۶: تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۷۰؛

فتح الباری، ج ۶، ص ۲۷۰-۲۷۲.

۱. الاخبار الطوال، ص ۳۳-۳۴؛ نک: اسکندر و ادبیات ایران، ص ۵۲-۵۳.

۲. تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، ص ۴۷.

۳. الاخبار الطوال، ص ۳۳-۳۴.

۴. المفصل، ج ۳، ص ۵.

۵. نک: المفصل، ج ۳، ص ۵.

ذوالقرنین لقب اسکندری دیگر است که ۲۰۰۰ سال پیش از اسکندر مقدونی (اسکندر دوم)^۱ زندگی می‌کرد.^۲ به باور آنان، ذوالقرنین که از وی به اسکندر اول یاد می‌کنند، پادشاهی مؤمن و عادل بود و از مشورت وزیر آگاه مانند خضر نبی بهره می‌برد. اما اسکندر مقدونی پادشاهی مشرک و بسیار خونریز بود که به یاران خود نیز رحم نمی‌کرد.^۳ بر پایه پاره‌ای گزارش‌ها، او در یک روز بسیاری از خویشان خود و حتی نوزادی را در آغوش مادرش کشت.^۴ وزیر او را استادش ارسطو، فیلسوف مشهور یونانی، بر عهده داشت.^۵

پژوهش‌های جدید ابو الکلام آزاد^۶ که برخی مفسران معاصر نیز آن را تأیید کرده‌اند^۷، یکی بودن اسکندر مقدونی و ذوالقرنین را رد می‌نماید و ذوالقرنین را کورش کبیر، پادشاه ایرانی، دانسته است.^۸ صرف نظر از میزان اعتبار این پژوهش‌ها، ادله بیانگر نفی یکی بودن اسکندر با ذوالقرنین قابل توجه هستند؛ از

جمله این که در تاریخ کشورگشایی اسکندر، نامی از سدی که به دست وی ساخته شده باشد، نیامده است.^۹

نیز لشکرکشی‌های ذوالقرنین بر پایه گزارش قرآن، با لشکرکشی‌های اسکندر که در تاریخ آمده، همخوانی ندارد؛ زیرا همه لشکرکشی‌های وی به آسیا و شرق جهان بود و نقشه فتوحات وی حاکی از آن است که وی تا چین پیش رفت و در بازگشت از این فتوحات هنگامی که فتح شبه جزیره عربستان را در سر می‌پروراند، درگذشت.^{۱۰} اما قرآن کریم از سفر ذوالقرنین به غرب جهان نیز خبر داده است.^{۱۱} از این رو، به نظر می‌رسد آن اسکندر که شبه جزیره عربستان را گشوده، همان اسکندر ذوالقرنین (اسکندر اول) و جز اسکندر مقدونی (اسکندر دوم) باشد. مؤید دیگر این مدعا آن است که به اتفاق تاریخ‌نگاران، اسکندر مقدونی در شهرزور ایران درگذشت^{۱۲}، در حالی که به گزارش پیش گفته، اسکندر ذوالقرنین پس از فتح عربستان و حج گزاردن، از راه دریا به سوی مغرب زمین رفت.^{۱۳}

۱. البداية و النهايه، ج ۲، ص ۱۲۵، ۲۲۱.

۲. البداية و النهايه، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. نک: اسکندر مقدونی، الهی، ص ۱۸۷-۱۹۴؛ کارنامه به دروغ، ص ۲۲۸-۲۲۶.

۴. نک: اسکندر مقدونی، الهی، ص ۱۳۹-۱۴۱.

۵. زين الاخبار، ص ۶۰۴ البداية و النهايه، ج ۲، ص ۱۲۵.

۶. نک: کورش کبیر.

۷. الميزان، ج ۱۳، ص ۳۹۱-۳۹۶.

۸. نک: کورش کبیر، ص ۴۱-۴۲، ۱۷۲-۱۷۵.

۹. کورش کبیر، ص ۱۷۵.

۱۰. نک: اسکندر مقدونی، هارولد، ص ۴۶-۴۷.

۱۱. الميزان، ج ۱۳، ص ۳۸۴.

۱۲. الکامل، ج ۱، ص ۲۸۷؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۲۰.

۱۳. الاخبار الطوال، ص ۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۱۳.

داورپناه، ۱۳۶۳ش؛ **فتح الباری**: ابن حجر العسقلانی (م. ۸۵۲ق.)، بیروت، دار المعرفه؛ **قصص الانبياء: الجزائری** (م. ۱۱۲ق.)، قم، الرضی؛ **کارنامه به دروغ**: پوران فرخزاد، تهران، اعلمی، ۱۳۷۶ش؛ **الکامل فی التاریخ**: ابن اثیر علی بن محمد الجزری (م. ۶۳۰ق.)، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق؛ **کوروش کبیر (ذوالقرنین)**: ابوالکلام آزاد، ترجمه: باستانی پاریزی، تهران، کوروش، ۱۳۶۹ش؛ **مجمع البیان**: الطبرسی (م. ۵۴۸ق.)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق؛ **مروج الذهب: المسعودی** (م. ۳۴۶ق.)، به کوشش اسعد داغر، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق؛ **معجم البلدان**: یاقوت الحموی (م. ۶۲۶ق.)، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵م؛ **المفصل**: جواد علی، دار الساقی، ۴۲۲ق؛ **المواعظ و الاعتبار**: المقریزی (م. ۸۴۵ق.)، به کوشش خلیل المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق؛ **المیزان: الطباطبائی** (م. ۱۴۰۲ق.)، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۳ق.

حسین علی یوسفزاده



اسلام: از بزرگ‌ترین ادیان توحیدی، دارای حج و دو حرم مقدس، از شرایط صحت حج و عمره

اسلام از ریشه «س — ل — م» به معنای سرسپردگی و تسلیم و در اصطلاح، اظهار پیروی از دینی است که حضرت محمد ﷺ پیامبر آن است.^۱ پیرو این دین در عربی

۱. العین، ج ۷، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۳، «سلم»؛ التعریقات، ص ۳۹.

◀ منابع

الایخبار الطوال: ابن داود الدینوری (م. ۲۸۲ق.)، به کوشش عبدالمنعم، قم، الرضی، ۱۴۱۲ق؛ **اسکندر مقدونی بجه تباه تاریخ**: حسین الهی، مشهد، نشر تابان، ۱۳۷۹ش؛ **اسکندر مقدونی**: هارولد، ترجمه: رضازاده، مشهد، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۵ش؛ **اسکندر و ادبیات ایران**: سید حسن صفوی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴ش؛ **البدایة و النهایة**: ابن کثیر (م. ۷۷۴ق.)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق؛ **بغیة الطلب فی تاریخ حلب**: عمر ابن العدیم (م. ۶۶۰ق.)، به کوشش زکار، بیروت، دار الفکر؛ **تاریخ ابن خلدون**: ابن خلدون (م. ۸۰۸ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق؛ **تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت**: علی دوانی، قم، انتشارات اسلامی؛ **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر**: الذهبی (م. ۷۴۸ق.)، به کوشش عمر عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۰ق؛ **تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)**: الطبری (م. ۳۱۰ق.)، به کوشش گروهی از علما، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق؛ **تاریخ تمدن**: ویل دورانت (م. ۱۹۸۱م.)، ترجمه: آرام و دیگران، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش؛ **تاریخ مختصر الدول**: ابن العبری (م. ۶۸۵ق.)، به کوشش الیسوعی، بیروت، دار الشرق، ۱۹۹۲م؛ **تاریخنامه طبری**: بلعمی (م. قرن ۴ق.)، به کوشش روشن، تهران، سروش، ۱۳۷۸ش؛ **تاریخ یعقوبی**: احمد بن یعقوب (م. ۲۹۲ق.)، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵ق؛ **تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)**: ابن کثیر (م. ۷۷۴ق.)، به کوشش شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق؛ **زین الاخبار**: ابوسعید عبدالحی گردیزی (م. ۴۴۳ق.)، به کوشش حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش؛ **سفر جنگی اسکندر مقدونی**: احمد حامی، چاپ